Studies of Islamic Jurisprudence and the Basis of Law
Online ISSN: 2783-0837 Print ISSN: 2783-2368
Homepage: fvh.journals.miu.ac.ir

The Jurisprudential Nature of the Defendant's Declaration of "Lack of Knowledge" in Financial Claims and Its Role in the Adjudication Process

Sedigheh Hatami [1], Taher Ali Mohammadi[2]

1. Corresponding Author**:** Assistant Professor, Department of Islamic Jurisprudence and Principles of Islamic Law, Faculty of Theology and Islamic Studies, University of Ilam, Ilam, Iran. se.hatami@ilam.ac.ir
2**.** Associate Professor, Department of Islamic Jurisprudence and Principles of Islamic Law, Faculty of Theology and Islamic Studies, University of Ilam, Ilam, Iran. t.alimohamadi@ilam.ac.ir

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received
Received in revised
Accepted
Available online

Keywords:
ignorant defendant,
lā adrī,
denial,
refusal to take an oath,
oath denying knowledge.

ABSTRACT

The defendant's plea of "lack of knowledge," expressed through phrases such as "I do not know," occupies an ambiguous position in financial proceedings, and no clear ruling has been established for it in Iran's statutory laws. This silence in the statutory laws, coupled with differing opinions among Imamiyyah jurists regarding the nature and legal effects of such a response, may lead to conflicting judicial decisions. The central question of the present study is whether this response constitutes a denial, constitutes a refusal to take the oath, or represents an independent status that results in a stay of the proceedings. Employing a descriptive-analytical method and drawing upon Imami jurisprudential sources, this research has examined and evaluated three main viewpoints: "the ignorant defendant as a denier," "the ignorant defendant as a refuser," and "the stay of the proceedings." The findings indicate that the interpretation of the plea "I do not know" as a form of epistemological denial—which attaches the effects of denial to it and obligates the defendant to swear an oath negating knowledge—enjoys stronger jurisprudential and hadith-based support. According to this view, the ignorant defendant denies knowledge of the subject matter, not the underlying reality itself; therefore, he cannot swear an oath negating the reality, but is only obliged to swear an oath negating awareness of the existence of the right/claim. If this oath is taken, no financial judgment will be issued against him, and the claim will be stayed.

Cite this article: Hatami, Sedigheh**.,** Ali Mohammadi**,** Taher**.** (2025). The Jurisprudential Nature of the Defendant's Declaration of "Lack of Knowledge" in Financial Claims and Its Role in the Adjudication Process**.** *Studies of Islamic Jurisprudence and Basis of Law*, *19* (X), 1-20. https://doi.org/0009-0005-7588-8563.

© The Author(s). Publisher: Al-Mustafa International University.
DOI: http//doi.org/0009-0005-7588-8563.

Pre-final, unedited, and

مطالعات فقه اسلامی و مبانی حقوق
شاپا برخط: ۲۷۸۳-۰۸۳۷ شاپا چاپی: ۲۳۶۸-۲۷۸۳
Homepage: fvh.journals.miu.ac.ir

ماهیت فقهی اظهار «عدم علم» مدّعی‌علیه در دعاوی مالی و نقش آن در فرایند قضاوت

صدیقه حاتمی*[۱]، طاهر علی محمدی[۲]

۱. نویسنده مسئول: استادیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه ایلام،ایلام، ایران. رایانامه: se.hatami@ilam.ac.ir
۲. دانشیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه ایلام، ایلام، ایران. رایانامه: t.alimohamadi@ilam.ac.ir

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت:
تاریخ بازنگری:
تاریخ پذیرش:
تاریخ انتشار:

کلیدواژه‌ها:
مدّعی‌علیه جاهل،
نمی دانم،
انکار،
نکول،
سوگند بر نفی علم.

چکیده

اظهار «عدم علم» توسط مدّعی‌علیه در دادرسی‌های مالی جایگاهی مبهم دارد و در قوانین موضوعه ایران حکمی برای آن مقرر نشده است. سکوت قوانین موضوعه، همراه با اختلاف نظر میان فقیهان امامیه درباره ماهیت و آثار این پاسخ، می‌تواند به صدور آرای متعارض بینجامد. مسأله اصلی پژوهش حاضر آن است که چنین پاسخی در حکم انکار یا نکول است یا اینکه حالتی مستقل دارد که به توقف دعوی می‌انجامد. این پژوهش با روش توصیفی ـ تحلیلی سه دیدگاه اصلیِ «منکر بودن مدّعی‌علیه جاهل»، «ناکل بودن او» و «توقف دعوی» ارزیابی کرده است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که تفسیر پاسخ «نمی‌دانم» به‌عنوان نوعی انکار معرفتی، که آثار انکار بر آن مترتب می‌شود و مدّعی‌علیه را ملزم به سوگند بر نفی علم می‌داند، از پشتوانه فقهی و روایی استوارتری برخوردار است. بر اساس این دیدگاه، مدّعی‌علیه جاهل، منکر علم به موضوع است، نه منکر خود واقع، از این‌رو نمی‌تواند بر نفی واقع سوگند بخورد، بلکه مکلف به سوگند بر نفی آگاهی از ثبوت حق است. ازاین‌رو، فرایند دادرسی بر اساس قواعد انکار ادامه می‌یابد و چنانچه از سوگند امتناع کند یا آن را به مدعی بازگرداند، در حکم ناکل محسوب شده و با ادای سوگند توسط مدعی، اصل حق ثابت می‌گردد.

استناد: حاتمی، صدیقه، طاهر؛ علی محمدی (۱۴۰۵). ماهیت فقهی اظهار «عدم علم» مدّعی‌علیه در دعاوی مالی و نقش آن در فرایند قضاوت. مطالعات فقه اسلامی و مبانی حقوق، ۱۲ (۲۳)، ۲۰-۱. https://doi.org/0009-0005-7588-8563

ناشر: جامعه المصطفی العالمیه.
© نویسنده(گان).

Pre-final, unedited, and pre-proofreading version

مقدمه

در فقه امامیه، پس از طرح دعوا، مدعی‌علیه برای پاسخ فراخوانده می‌شود و پاسخ او معمولاً در سه قالب اقرار، انکار و سکوت بررسی می‌شود که هر یک آثار خاص خود را در فرایند دادرسی دارند. با این حال، در فرایند دادرسی، همیشه پاسخ‌های مدعی‌علیه در چارچوب سه‌گانه مذکور نمی‌گنجد. یکی از مواردی که در ادبیات فقهی متأخر و به‌ویژه در آثار فقیهان معاصر مورد توجه قرار گرفته، پاسخ مدعی‌علیه به «نمی‌دانم» است؛ حالتی که در آن شخص، نه به نحو مثبت یا منفی، بلکه از موضع «ناآگاهی» سخن می‌گوید. مسئله مهم آن است که پاسخ «نمی‌دانم» در نظام پاسخ‌گویی مدعی‌علیه چه جایگاهی دارد؟ آیا باید آن را حالت چهارمی در کنار اقرار، انکار و سکوت دانست؟ یا این‌که ماهیت آن ذیل یکی از سه حالت مزبور قابل تحلیل است و از احکام همان حالت تبعیت می‌کند؟ آیا دعوایی که مدعی‌علیه در آن پاسخ «نمی‌دانم» می‌دهد، اساساً دعوایی غیرمسموع است و قابلیت رسیدگی ندارد؟ یا آنکه دعوی مسموع بوده ولی روند رسیدگی تا زمان اقامه دلیل از سوی مدعی متوقف می‌گردد؟

ضرورت پرداختن به این موضوع از آن‌روست که بدون تردید پاسخ «نمی‌دانم» یکی از پاسخ‌های محتمل و نه‌چندان نادر در انواع دعاوی مالی است؛ در حالی که قوانین موضوعه در این خصوص سکوت کرده‌اند؛ زیرا در قانون آیین دادرسی مدنی فقط در باره سوگند (مواد ۲۷۰ تا ۲۸۹)، نکول (ماده ۲۷۳)، انکار (مواد ۲۱۶و۲۱۸) و سکوت (ماده ۲۷۶)، چند ماده قانونی مقرر شده و هیچ ماده قانونی درباره اظهار مدعی‌علیه (خوانده) مبنی بر علم نداشتن به مورد ادعا وجود ندارد. عدم تعیین تکلیف این وضعیت، می‌تواند موجب تشتت آراء و صدور احکام متفاوت در موارد مشابه شود. از این‌رو تبیین حکم فقهی و حقوقی این وضعیت، ضرورتی انکارناپذیر برای استحکام ساختار دادرسی و روشن‌سازی وظیفه قاضی در مواجهه با چنین پاسخی است. پژوهش حاضر با گردآوری و تحلیل دیدگاه‌های فقیهان در پی آن است که به بررسی ماهیت فقهی و آثار آیین دادرسی پاسخ «نمی‌دانم» در فرض مطالبه حق مالی معین در مرحله رسیدگی بپردازد و جایگاه آن را در نظام ادله و قواعد دادرسی مشخص سازد و دیدگاه صائب‌تر و مستحکم‌تر را ارائه نماید.

پیشینه پژوهش

با جستجو در پایگاه‌های علمی و پژوهشی، پژوهشی مستقل که به مسأله جهل مدعی‌علیه در دعاوی مالی پرداخته باشد، به دست نیامد؛ هرچند پژوهش‌هایی در موضوعات مرتبط، مانند سکوت مدعی‌علیه، انکار پس از اقرار در امور مدنی و جایگاه ادله اثبات دعوا در داوری داخلی انجام شده‌اند، اما هیچ‌یک به بررسی ماهیت فقهی و آثار آیین دادرسی پاسخ «نمی‌دانم» توسط مدعی علیه نپرداخته اند. افزون بر این، قانون آیین دادرسی مدنی نیز حکم صریحی در این خصوص ندارد. ازاین‌رو، در این زمینه خلأ پژوهشی و قانونی آشکاری وجود دارد و پژوهش حاضر درصدد پر کردن این خلأ است.

روش پژوهش

روش تحقیق در این مقاله، توصیفی–تحلیلی است و داده‌ها از طریق مطالعات اسنادی و کتابخانه‌ای گردآوری شده‌اند. پژوهش حاضر بر تحلیل دیدگاه‌های فقهی پیرامون پاسخ «نمی‌دانم» از سوی مدعی‌علیه در دعاوی مالی و ماهیت این پاسخ متمرکز است. این تحلیل با استناد به مبانی و منابع شرعی (ادله نقلی و عقلی)، میراث مکتوب فقهی، اقوال فقها صورت خواهد پذیرفت.

مواضع فقیهان در خصوص جایگاه و ماهیت «نمی‌دانم» در نظام پاسخ‌گویی مدعی‌علیه

با بررسی منابع فقهی روشن می‌شود برخی فقیهان در بررسی پاسخ مدعی‌علیه به «نمی‌دانم»، مسئله را بر دو فرض «تصدیق مدعی نسبت به جهل مدعی‌علیه» و «عدم تصدیق یا تکذیب وی» تقسیم کرده و برای هر یک حکمی جداگانه بیان کرده‌اند(تبریزی، بی‌تا: ۱۸۴؛ طباطبائی یزدی، ۱۴۱۴: ۱۰۴/۲؛ موسوی سبزواری، ۱۴۱۳: ۱۰۸/۲۷). با این حال، این تقسیم‌بندی با نقدها و مناقشات قابل توجهی مواجه

Pre-final, unedited, and pre-proofreading version

شده و مبانی استدلالی آن از جهات مختلف مورد خدشه قرار گرفته است. به نظر می‌رسد همین امر سبب شده است که اکثر فقیهانی که به این مسئله پرداخته‌اند، از ذکر این تفصیل صرف‌نظر کرده و حکم پاسخ «نمی‌دانم» را بدون تقسیم‌بندی مزبور مورد بررسی قرار دهند(صاحب جواهر، ۱۴۰۴: ۲۱۱/۴۰؛ محقق سبزواری، ۱۴۲۳: ۷۰۳/۲؛ میرزای قمی، ۱۴۲۷: ۷۰۵/۲). ازاین‌رو، به‌منظور پرهیز از اطاله کلام، در این پژوهش نیز از بررسی تفصیلی این تقسیم‌بندی صرف‌نظر شده و در ادامه، حکم پاسخ مدعی‌علیه به «نمی دانم» بر اساس دیدگاه غالب فقیهان بررسی خواهد شد.

بر اساس تتبع در آثار فقیهان، سه نظریه اصلی در تحلیل وضعیت «مدعی‌علیه جاهل» قابل استخراج است: ۱ـ منکر بودن مدعی علیه جاهل؛ ۲ـ ناکل بودن مدعی علیه جاهل؛ ۳ـ توقف دعوی[۱].

۱ـ دیدگاه اول: منکر بودن مدعی‌علیه جاهل

۱ـ۱ـ تبیین دیدگاه

به نظر طرفداران این نظریه، پاسخ «نمی‌دانم» در حقیقت انکار علم است نه انکار واقع؛ بدین معنا که مدّعی‌علیه نسبت به «واقع ثبوت حق»، موضع نفی یا اثبات ندارد، ولی نسبت به «استحقاق فعلی مدّعی» در مقام انکار قرار می‌گیرد، زیرا استحقاق عملی جز در صورت علم به حق قابل تصور نیست. ازاین‌رو، در تحلیل فقهی، چنین پاسخی داخل در عنوان «انکار» قرار می‌گیرد و آثار منکر بر آن مترتب می‌شود(صاحب جواهر، ۱۴۰۴: ۲۱۱/۴۰؛ خمینی، بی‌تا: ۴۲۶/۲؛ خوئی، ۱۴۲: ۵۶/۱؛ روحانی، ۱۴۱۲: ۷۸/۶–۷۹). مطابق این مبنا، چون مدّعی‌علیه جاهل به واقع است، نمی‌تواند بر نفی واقع سوگند یاد کند و ملزم به اتیان سوگند بر نفی علم است(طباطبایی یزدی، ۱۴۱۴: ۱۰۵/۲؛ محقق سبزواری، ۱۴۲۳: ۷۰۳/۲). بدین ترتیب، اگر مدّعی‌علیه قسم یاد کند که از ثبوت حق اطلاعی ندارد، علیه وی حکمی صادر نخواهد شد و دعوا از ناحیه مدّعی‌علیه منکر، به‌طور موقت مسکوت می‌ماند تا زمان اقامهٔ بینه از سوی مدّعی(عدم سقوط دعوی) (صاحب جواهر، ۱۴۰۴: ۲۱۱/۴۰؛ روحانی، ۱۴۱۲: ۷۸/۶–۷۹)، اما اگر از ادای سوگند امتناع ورزد و نیز سوگند را به مدعی بازنگرداند، در حکم ناکل محسوب شده و در صورت اتیان سوگند توسط مدعی، اصل حق واقعی ثابت می گردد.

۱ـ۲ـ ادلّه دیدگاه

با بررسی منابع و آثار فقهی پیروان این نظریه، روشن می‌شود که قائلان این دیدگاه به مجموعه‌ای از مبانی و شواهد استدلالی به قرار ذیل تمسک کرده‌اند:

۱. اشتراط علم مدّعی‌علیه به اصل حق جهت لزوم ادای آن: آنچه مدّعی‌علیه را مکلف به اجرای حق مدعی می‌سازد، علم وی به ثبوت حق است؛ بدین معنا که تا علم برای او حاصل نشود، الزام به ادای حق فعلیت نمی‌یابد. بنابراین، اگر مدّعی‌علیه نسبت به اصل حق اظهار بی‌اطلاعی کند، چنین جهلی به خودی خود موجب نفی استحقاق مدعی است و کافی است که وی بر عدم علم خود سوگند یاد کند، نه بر نفی واقع

---

۱ . میان دعوی ساقط و دعوی موقوف تفاوت ماهوی وجود دارد؛ دعوی ساقط، پس از تحقق موجبات سقوط، قابلیت طرح مجدد ندارد و اثر حقوقی آن به طور کامل از بین می‌رود. اما دعوی موقوف به این معناست که در وضعیت فعلی فاقد دلیل اثباتی است؛ لکن اگر مدّعی در آینده بتواند دلیل یا مثبت معتبر به دست آورد، حق دارد دعوی را دوباره مطرح و پیگیری کند(شمس، ۱۳۸۵: ۲۴۹/۲؛ کرمی، ۱۳۸۶: ۱۴۹). البته برخی از حقوقدانان بر این باورند که قرار سقوط دعوی، فاقد اعتبار امر مختوم بوده و مانع از طرح مجدد دعوا نمی‌گردد(ابهری، ۱۳۹۸: ۱۱۵).

Pre-final, unedited, and pre-proofreading version

خارجی. در واقع، از منظر ایشان، «وجوب وفای به حق» فرع بر تحقق علم است و با فقدان علم، مکلف بودن به اجرای آن نیز منتفی خواهد بود(محقق سبزواری، ۱۴۲۳: ۷۰۳/۲).

۲. اطلاق روایات ناظر به سوگند منکر: دلیل دوم این دیدگاه بر مجموعه‌ای از روایات استوار است که در آنها، سوگند همواره بر عهده منکر قرار داده شده است؛ بی‌آن‌که روایات، نوع خاصی از سوگند ـ مانند سوگند بر «نفی واقع» ـ را شرط دانسته باشند. بر مبنای این برداشت، وقتی که مدعی‌علیه می‌گوید «نمی‌دانم»، در حقیقت منکر علم است و همین مقدار برای صدق عنوان «انکار» کفایت می‌کند؛ به عبارت دیگر، هرچند مدعی‌علیه منکر اصل ادعا نیست؛ اما از آن جهت که اعلام علم نداشتن و ندانستن می‌کند، منکر علم محسوب می‌شود و صدق انکار؛ چنانکه گذشت و در مباحث آتی خواهد آمد، منحصر در انکار اصل ادعا نیست؛ پس می‌توان او را منکر دانست. در نتیجه مشمول عمومات و اطلاقات نصوصی می‌شود که سوگند را بر عهده منکر نهاده‌اند.

نصوص متعددی در مصادر روایی وجود دارد که به‌صراحت بر این قاعده دلالت دارند، از جمله: «الْبَيِّنَةُ عَلَى الْمُدَّعِي وَ الْيَمِينَ عَلَى الْمُدَّعَى عَلَيْهِ»(حر عاملی، ۱۴۰۹: ۲۳۴/۲۷و۲۳۵، احادیث ۲، ۳، ۵ و ۶)؛ «الْبَيِّنَةُ عَلَى مَنِ ادَّعَى وَ الْيَمِينَ عَلَى مَنِ ادُّعِيَ عَلَيْهِ»(همان: ۲۳۳، احادیث ۱ و ۳). و نیز: «الْبَيِّنَةُ عَلَى مَنِ ادَّعَى وَ الْيَمِينَ عَلَى مَنْ أَنْكَرَ»(همان: ۲۹۳، ح۳). در هیچ‌یک از این روایات قیدی وجود ندارد که سوگند باید بر «نفی واقع» باشد؛ بلکه معیار جهت اتیان سوگند منکر، تحقق انکار است، و انکار علم نیز عرفاً و عقلاً نوعی انکار به‌شمار می‌آید. ازاین‌رو، هرگاه مدعی‌علیه اظهار کند که از ثبوت حق اطلاعی ندارد، همین اندازه برای شمول اطلاق روایات کافی است(صاحب جواهر، ۱۴۰۴: ۲۱۶/۴۰؛ محقق اردبیلی، ۱۴۰۳: ۱۹۳/۱۲). بر پایه همین اطلاقات، قائلان این نظریه معتقدند که مدعی‌علیه، در مقام دفاع، دو نوع سوگند برای رفع مسئولیت پیش رو دارد: ۱ـ سوگند بر نفی واقع، در صورتی که نسبت به واقع علم داشته باشد؛ ۲ـ سوگند بر نفی علم، در فرضی که از اصل واقعه بی‌اطلاع باشد. بنابراین، مورد جهل مدعی علیه، مشمول عنوان «نکول» نیست؛ زیرا شارع در مقام تعیین تکلیف سوگند، «نوع سوگند» را مقیّد نکرده، بلکه «وظیفه‌ی قسم خوردن» را بر عهده منکر نهاده است، هرچند انکار او تنها نسبت به علم باشد، نه نسبت به واقع خارجی(صاحب جواهر، ۱۴۰۴: ۲۱۶/۴۰).

م؛ ۳ـ اصل برائت: هرگاه در ثبوت و استقرار حق مدّعی بر ذمّه مدّعی‌علیه شک شود، مقتضای اصل عملی، «عدم اشتغال ذمّه» و نفی تکلیف است؛ بنابراین مدّعی‌علیه می‌تواند بر اساس همین اصل، سوگند بر نفی علم یا نفی استحقاق یاد کند (صاحب جواهر، ۱۴۰۴: ۲۱۸/۴۰؛ محقق اردبیلی، ۱۴۰۳: ۱۹۳/۱۲). برای تقویت این مبنا، به روایت معروف حفص بن غیاث از امام صادق(ع) استناد شده است. در این روایت، مردی می‌پرسد: اگر مالی را در دست دیگری ببینم، آیا می‌توانم شهادت دهم که مال اوست؟ امام(ع) می‌فرماید: آری، و وقتی مرد اشکال می‌کند که احتمال دارد مال دیگری باشد، امام(ع) پاسخ می‌دهد: اگر این احتمال مانع باشد، چگونه خرید از بازار جایز است؟ اگر ید اماره ملکیت نباشد، بازار مسلمانان تعطیل خواهد شد(حر عاملی، ۱۴۰۹: ۲۹۲/۲۷، ح۲). امام(ع) صریحاً بیان می‌کند که «ید» اماره معتبر است و شارع به آن ترتیب اثر می‌دهد، حتی اگر احتمال خلاف آن وجود داشته باشد. فقها از این روایت استفاده کرده‌اند که هر حجت شرعی چه ید و چه اصولی مانند اصل برائت، می‌تواند مستند شهادت یا سوگند قرار گیرد(اسماعیل‌پور قمشه‌ای، بی‌تا: ۳۹۹/۱). شهید اول نیز تصریح دارد: «آنچه می‌تواند مستند شهادت باشد، می‌تواند مستند سوگند نیز باشد»(شهید اول، بی‌تا: ۴۲۲/۱). بنابراین، همان‌گونه که شاهد می‌تواند بر اساس ید شهادت دهد، مدّعی‌علیه نیز می‌تواند بر اساس اصل برائت، سوگند یاد کند.

۱ـ۳ـ ارزیابی ادلّه دیدگاه

بر ادلّه‌ی این دیدگاه، اشکالاتی به‌شرح ذیل وارد شده است:

۱ـ لزوم اتیان سوگند بتی بر نفی واقع: یکی از مهم‌ترین اشکالاتی که بر ادلّه قائلان به جواز سوگند مدّعی‌علیه بر «نفی علم» وارد شده، این است که مدعی‌علیه باید بر نفی واقع و به نحو بتی قسم اتیان نماید؛ نه بر نفی علم؛ زیرا منکر حقیقی کسی است که «حق واقع» را انکار می‌کند، و لازمه این تعریف، لزوم سوگند بر نفی واقع است، نه نفی آگاهی(محقق کنی، ۱۳۹۹: ۱۲۴/۳؛ آشتیانی، ۱۴۲۵: ۴۰۶/۱). روشن است که در فرض حاضر، مدّعی‌علیه جاهل، قادر بر چنین سوگندی نیست، زیرا او هیچ‌گونه علم به واقع ندارد تا بتواند به‌صورت بَتّی آن را نفی کند.

Pre-final, unedited and pre-proofreading version

اما صاحب جواهر در پاسخ به این اشکال، تفکیکی ظریف و مبنایی ارائه می‌کند. وی می‌گوید: سخن فقها مبنی بر لزوم «بَتّی» بودن سوگند، ناظر به حالت غالب انکار یعنی نفی واقع است، نه بیان انحصار و نفی صور دیگر. مقصود آنان این است که سوگند باید نسبت به «مقسَمٌ‌علیه» حالت قطع و جزم داشته باشد؛ حال آن‌که مقسَم‌علیه در موارد جهل، «عدم علم» است نه «عدم واقع». بنابراین همان‌گونه که وارث در روایت سلیمان بن حفص بر «نفی علم» سوگند یاد می‌کند و شارع آن را کافی دانسته است، مدّعی‌علیه جاهل نیز می‌تواند نسبت به «عدم علم» قسم بتی ادا کند؛ زیرا نسبت به عدم علم خود یقین دارد و سوگند او از حیث موضوع، جزم و قطع دارد(صاحب جواهر، ۱۴۰۴: ۲۱۲/۴۰).

ریشه این اختلاف در مفهوم‌شناسی منکر است. اگر منکر را کسی بدانیم که «نفی واقع» می‌کند، آنگاه سوگند بر نفی علم جایگاهی نخواهد داشت؛ اما اگر معیار منکر بودن را «دفاع در برابر ادعا با یکی از دو صورت انکار یا عدم علم» بدانیم، آن‌گاه مدعی علیه جاهل نیز منکر محسوب می‌شود و سوگند او باید منطبق با موضوع انکارش باشد. در چنین وضعیتی، سوگند بَتّی همچنان لازم است، اما بَتّی نسبت به «عدم علم»، نه نسبت به «عدم واقع».

۲ـ دلالت ظاهر روایات بر اتیان سوگند بر واقع: برخی فقیهان اشکال کرده‌اند که برای کفایت سوگند بر «نفی علم» دلیلی وجود ندارد؛ زیرا در روایاتی که بر سقوط دعوا به‌واسطه سوگند منکر دلالت دارند، ظاهر نصوص، سوگند منکر بر «نفی واقع» است و نه بر «نفی علم». از طرفی، اصل بر این است که دعوای مسموع با چنین سوگندی ساقط نمی‌شود، به‌ویژه اگر ادای چنین سوگندی سبب شود که بینه پس از آن نیز مسموع نباشد(حائری طباطبائی، بی‌تا: ۴۰۴/۲؛ مومن، ۱۴۲۲: ۲۶۰). اما از این اشکال می‌توان چنین پاسخ داد که: اولاً، روایات مذکور مطلق‌اند و شامل هر دو نوع سوگند، یعنی سوگند بر نفی واقع و سوگند بر نفی علم می‌شوند و چنین اطلاقی در خود نصوص قابل درک است. ثانیاً، حتی اگر ظاهر روایات تنها سوگند بر واقع باشد، وجود قدر متیقّن در مقام تخاطب مانع از تمسک به اطلاق دلیل نمی‌شود(روحانی، ۱۴۱۲: ۱۷۱/۲۵). ثالثاً، مطابق با دیدگاه موردنظر، اتیان سوگند مدعی‌علیه بر نفی علم، دعوا را ساقط نمی‌کند بلکه آن را متوقف می‌سازد(طباطبائی یزدی، ۱۴۱۴: ۱۰۵/۲؛ موسوی گلپایگانی، ۱۴۱۳: ۳۶۳/۱)؛ بنابراین، مدعی می‌تواند در آینده با اقامه بینه، حق خود را احراز نماید.

۳ـ تقیید روایات مطلق به روایات ناظر بر لزوم سوگند بر اساس علم: اطلاقات روایات مربوط به سوگند منکر ـ که صاحب *جواهر* برای اثبات مدعای خود به آن‌ها تمسک کرده ـ به‌واسطه روایاتی مقیّد می‌شوند که تصریح دارند سوگند باید بر اساس «علم» باشد؛ یعنی باید بر نفی واقع صورت گیرد، نه بر نفی علم(محقق کنی، ۱۳۹: ۱۲۹/۳). از جمله این روایات: روایت هشام بن سالم از امام صادق(ع): «شخص نباید جز بر اساس علم خود سوگند بخورد.»(حر عاملی، ۱۴۰۹: ۲۴۷/۲۳، ح۱) و همچنین روایت ابی بصیر و روایت مرسل یونس(حر عاملی، ۱۴۰۹: ۲۴۷/۲۳، ح۲ و ۴) که واجد همین محتوی هستند. اما این اشکال ناتمام به نظر می‌رسد؛ زیرا مفاد این روایات آن نیست که سوگند لزوماً باید بر «واقع» باشد، بلکه بیانگر آن است که سوگند باید بر اساس «جزم» و نه بر اساس «تردید» ادا شود. آیت‌الله رشتی گرچه از پیروان دیدگاه ناکل بودن مدعی علیه جاهل است اما ایشان در خصوص روایات فوق تصریح نموده که این دسته از روایات اساساً در مقام بیان «حکم تکلیفی سوگند» وارد شده‌اند، نه در مقام بیان شرایط و احکام «سوگند در باب قضا». در حقیقت، مفاد آن‌ها تحریم سوگند از روی تردید و بدون علم است؛ یعنی شخص شاکّ حق ندارد سوگند دروغ یا سوگندی بدون علم ادا کند. بنابراین این روایات ناظر به حکم تکلیفی‌اند، نه حکم وضعی مربوط به حجّیت و اثر سوگند در فرآیند قضاوت(رشتی، ۱۴۰۱: ۲۶۴/۱).

۴ـ لزوم تطابق میان دعوای مدّعی و سوگند مدّعی‌علیه: برخی از فقیهان استدلال کرده‌اند که لازم است تطابق میان دعوای مدّعی و سوگند مدّعی‌علیه برقرار باشد؛ بدین معنا که اگر مدّعی ادعا می‌کند «مدّعی‌علیه بدهکار است»، تنها سوگندی معتبر است که ناظر به نفی همان واقع باشد، نه نفی علم. بر اساس این تحلیل، سوگند بر «نفی علم» قادر بر اسقاط دعوا نیست؛ زیرا با ادعای مدّعی، که ناظر به واقع است، مطابقت ندارد(سبحانی، ۱۴۱۸: ۴۴۹/۱؛ مؤمن، ۱۴۲۲: ۲۶۰). اما این استدلال ناتمام به نظر می‌رسد؛ زیرا اولاً، مطابق با دیدگاه موردنظر سوگند مدعی علیه بر نفی علم، مسقط دعوی نخواهد بود، بلکه سبب توقیف دعوی می گردد(طباطبائی یزدی، ۱۴۱۴: ۱۰۵/۲؛ موسوی گلپایگانی، ۱۴۱۳: ۳۶۳/۱). ثانیاً، لزوم تطابق کامل میان دعوای مدّعی و سوگند مدّعی‌علیه ثابت نیست. آنچه در فقه شرط دانسته شده، این است که پاسخ و

Pre-final, unedited and pre-proofreading version

سوگند مدّعی‌علیه بیگانه و منقطع از موضوع دعوی نباشد، نه اینکه حتماً ناظر به مدلول مطابقی ادعای مدّعی باشد. ملاک آن است که سوگند مدّعی‌علیه نتیجه دعوی را نفی کند، هرچند مدلول مطابقی ادعا را به‌طور مستقیم نپوشاند.

۵ـ اشکال در تمسک به اصل برائت: استدلال به اصل برائت برای اثبات جواز سوگند بر نفی علم توسط مدّعی‌علیه جاهل، با اشکال مهمی مواجه است؛ با این توضیح که قیاس اماره با اصل عملیه، قیاسی مع‌الفارق است. زیرا ید از امارات معتبر و کاشف از واقع است؛ شارع آن را به‌مثابه دلیل ظنّی معتبر تلقی کرده و آثار کاشفیت بر آن مترتب ساخته است. به همین جهت، شهادت بر اساس ید جایز است؛ زیرا شهادت نیازمند نوعی اتکاء به واقع است. در مقابل، اصل برائت از اصول عملیه است و هیچ‌گونه کاشفیتی از واقع ندارد و موضوع آن «شک در تکلیف یا اشتغال ذمّه» است. بنابراین، همان‌گونه که برخی از فقیهان یادآور شده‌اند، تفاوت میان «اصل» و «اماره» تفاوتی مبنایی است و نمی‌توان صرفاً به دلیل آنکه هر دو «حجت» محسوب می‌شوند، در کارکرد اثباتی و قضایی آنها یکسان‌انگاری نمود(سبحانی، ۱۴۱۸: ۴۴۸/۱).

۱ـ٤ـ عدم سقوط دعوی به واسطه سوگند بر نفی علم

سوگند مدعی‌علیه بر «نفی علم»، هرچند او را از پاسخگویی نسبت به ادعا معاف می‌کند، موجب سقوط اصل دعوای مدعی نیست. مستند این حکم، روایت ابن أبی‌یعفور از امام صادق(ع) است (طوسی، ۱۴۰۷: ۲۳۱/۶، ح۱۶؛ حر عاملی، ۱۴۰۹: ۲۴۴/۲۷، ح۱) که سقوط حق را بر سوگند بر «نفی واقع» مترتب دانسته است، نه سوگند بر نفی علم. همچنین، در فرض شک در سقوط دعوا، اصل، بقای حق اقامه دعوا و شمول ادله حجیت بینه است (طباطبائی یزدی، ۱۴۱۴: ۱۰۵/۲؛ موسوی گلپایگانی، ۱۴۱۳: ۳۶۳/۱). بر این اساس، اگر مدعی پس از سوگند نفی علم، بینه اقامه کند، بینه وی مسموع خواهد بود؛ زیرا میان سوگند بر نفی علم و اثبات حق واقعی از طریق بینه، تعارضی وجود ندارد. از همین‌رو، فقها تصریح کرده‌اند که سوگند بر نفی علم تنها رافع الزام مدعی‌علیه به پاسخگویی است، نه موجب زوال حق مدعی (صاحب جواهر، ۱۴۰۴: ۲۱۷/۴۰؛ روحانی، ۱۴۱۲: ۷۸/۶–۷۹). اما محقق کنی اشکال کرده است که روایات باب قضا یا باید همگی بر مطلق سوگند (اعم از نفی واقع و نفی علم) حمل شوند یا همگی بر سوگند بر نفی واقع؛ ازاین‌رو، تفکیک میان روایات ناظر به اصل سوگند و روایات دال بر سقوط دعوا را موجه نمی‌داند (محقق کنی، ۱۳۹۹: ۱۳۲/۳). بااین‌حال، این اشکال قابل پذیرش نیست؛ زیرا روایت ابن أبی‌یعفور با تعبیر «یمین المنکر لحقه» ظهور در انکار واقع دارد و دلیلی بر سرایت حکم سقوط دعوا به سوگند بر نفی علم وجود ندارد (صاحب جواهر، ۱۴۰۴: ۲۱۶/۴۰).

۲ـ دیدگاه دوم: ناکل بودن مدعی علیه جاهل

۲ـ۱ـ تبیین دیدگاه

بسیاری از فقها در فرض جهل مدعی‌علیه نسبت به مفاد دعوا، وی را «ناکل» دانسته‌اند؛ خواه به‌طور مطلق و خواه پس از ردّ سوگند به مدعی. بر اساس این دیدگاه، چون سوگند معتبر در باب قضا باید بر نفی واقع تعلق گیرد، مدعی‌علیه جاهل توانایی ادای چنین سوگندی را ندارد و پاسخ «نمی دانم» در حکم نکول از سوگند است. بنابراین، به صرف نکول حکم به نفع مدعی صادر می‌شود و بنابر قول مشهور، پس از ردّ سوگند به مدعی و سوگند وی، حق او ثابت خواهد شد؛ در مقابل، اگر مدعی از سوگند خودداری کند، دعوا ساقط می‌شود (حسینی عاملی، بی‌تا: ۱۲۰/۱۰؛ حائری طباطبائی، بی‌تا: ۴۰۳/۲؛ میرزای قمی، ۱۴۲۷: ۷۰۰/۲؛ آشتیانی، ۱۴۲۵: ۴۱۱/۱؛ رشتی، ۱۴۰۱: ۲۶۰/۱). این نظریه از سوی برخی فقها به‌عنوان نظریه مشهور، معروف یا قول اکثریت معرفی شده است (آشتیانی، ۱۴۲۵: ۴۱۱/۱؛ محقق اردبیلی، ۱۴۰۳: ۱۹۱/۱۲؛ محقق سبزواری، ۱۴۲۳: ۷۰۳/۲). بااین‌حال، بیشتر فقها قضا به صرف نکول را نپذیرفته و ردّ سوگند به مدعی را لازم دانسته‌اند (محقق سبزواری، ۱۴۲۳: ۷۰۳/۲؛ حائری طباطبائی، بی‌تا: ۴۰۴/۲).

۲ـ۲ـ ادلّه دیدگاه و ارزیابی آن‌ها

۱ـ روایات ردّ سوگند به مدّعی: مهم‌ترین دلیل این دیدگاه، روایات باب ردّ سوگند به مدعی است؛ از جمله روایت محمد بن مسلم، عبید بن زراره و ابان (کلینی، ۱۴۰۷: ۴۱۶/۷، ح۱ و۲؛ ۴۱۷/۷، ح۴). از این روایات استفاده شده است که در صورت فقدان بینه، تنها راه سقوط دعوا، سوگند منکر بر نفی واقع است و امتناع از آن، نکول محسوب می‌شود؛ ازاین‌رو، چون مدعی‌علیه جاهل قادر به چنین سوگندی نیست، در حکم

ناکل خواهد بود (آشتیانی، ۱۴۲۵: ۴۱۴/۱). اما این استدلال با دو اشکال اساسی روبه‌رو است: **نخست** آنکه ظاهر روایات ناظر به فرضی هستند که منکر قدرت بر سوگند بر نفی واقع داشته باشد، در حالی که مدعی‌علیه جاهل اساساً مکلف به چنین سوگندی نیست و ردّ سوگند نیز فرع بر امکان تحلیف است(سبحانی، ۱۴۱۸: ۴۵۰/۱). **دوم** آنکه نکول، امتناع اختیاری از ادای سوگند مقدور است، در حالی که مدعی‌علیه جاهل، تکلیف مقدوری بر نفی واقع ندارد تا ترک آن نکول به شمار آید. در روایات فوق نیز، مفروض آن است که شخص بر نفی واقع سوگند می‌خورد. معلوم است که این فرض تنها درباره مدعی علیه عالم صدق می‌کند، نه جاهل. پس تعمیم حکم به فرض جاهل، فاقد وجه است.

۲ـ روایات مربوط به لزوم اتیان سوگند منکر بر اساس علم: برخی از فقیهان در فرض مسئله به روایاتی تمسک نموده اند که ناظر به ادای سوگند منکر بر اساس علم است(حر عاملی، ۱۴۰۹: ۲۴۷/۲۳، ح۱، ۲ و۴). به اعتقاد آنان، سوگند بر نفی علم اثری در سقوط دعوا ندارد و تنها منکرِ عالم مکلف به سوگند بر نفی واقع است. نتیجه آن‌که مدّعی‌علیه جاهل، مشمول اطلاق ادلّه‌ی وجوب اتیان سوگند قرار نمی‌گیرد؛ زیرا تنها منکر عالم به مفاد دعوا است که مکلف و محکوم به ادای سوگند بر نفی واقع خواهد بود(آشتیانی، ۱۴۲۵: ۴۱۱/۱). اما این استناد ناتمام به نظر می‌رسد؛ زیرا اولاً، سوگند بر نفی علم، موجب سقوط دعوا نمی‌شود، بلکه صرفاً آن را متوقف می سازد. ثانیاً، این روایات در مقام بیان لزوم سوگند از روی یقین و حکم تکلیفی آن هستند، نه در مقام بیان آثار وضعی سوگند در باب قضا (رشتی، ۱۴۰۱: ۲۶۴/۱). افزون بر این، خود این روایات، قسم را از روی علم لازم دانسته‌اند و مدعی علیه جاهل نسبت به نفی علم خود علم دارد و می تواند بر همان سوگند یاد کند؛ در نتیجه فرض نکول در مورد او منتفی بوده و تکلیف سوگند از وی ساقط نمی شود.

۳ـ روایات باب «البیّنة علی المدّعی و الیمین علی المدّعی‌علیه»: مستند دیگر، روایات قاعده «البینة علی المدعی والیمین علی المدعی علیه» است (حر عاملی، ۱۴۰۹: ۲۳۴/۲۷ـ۲۳۵، احادیث ۲، ۳، ۵ و۶). برخی فقها، با تمسک به ظاهر این روایات چنین استدلال کرده‌اند که شارع، بار اثبات دعوا را بر عهده مدّعی و تکلیف سوگند را بر عهده مدّعی‌علیه نهاده است. از نگاه آنان، سوگندی که در باب قضا معتبر است، سوگند بر نفی واقع می‌باشد و چون مدّعی‌علیه جاهل، به‌دلیل فقدان علم، قادر به ادای چنین سوگندی نیست، در حکم ممتنع از سوگند تلقی می‌شود. در نتیجه، یا مستقیماً حکم به نفع مدّعی صادر می‌گردد؛ چنانکه برخی از فقها معتقدند(مفید، ۱۴۱۳: ۷۲۴؛ طوسی، ۱۳۸۷: ۹۰/۸)، یا سوگند به مدّعی ردّ می‌شود و با حلف او، دعوا به سود وی خاتمه می‌یابد؛ همان گونه که بعضی دیگر قائل شده‌اند(شهید ثانی، ۱۴۱۰ق: ۸۷/۳). بر این اساس، ظاهر روایات یادشده اقتضا می‌کند که در فرض ناتوانی مدّعی‌علیه از سوگند، نوبت به سوگند مدّعی برسد؛ هرچند این سوگند، در حقیقت جانشین سوگند منکر باشد، با این تفاوت که منکر بر نفی حق و مدّعی بر اثبات آن سوگند یاد می‌کند(آشتیانی، ۱۴۲۵: ۴۱۱/۱).

نکته قابل توجه آن است که روایات مذکور، مستند دیدگاه مخالف (منکر دانستن مدّعی‌علیه جاهل) نیز هست. این دیدگاه که از اطلاق روایات استفاده کرده، معتقد است که شارع فقط اصل توزیع بار اثبات را بیان کرده و نوع خاصی از سوگند (مثلاً سوگند بر نفی واقع) را شرط ننموده است؛ بنابراین ملاک، تحقق عنوان «انکار» است، خواه انکار واقع باشد یا انکار علم. ازاین‌رو، مدّعی‌علیه جاهل با سوگند بر «نفی علم» به وظیفه خود عمل می‌کند و نه تنها از شمول قاعده خارج نمی‌شود، بلکه هرگز عنوان «ناکل» نیز بر او صدق نمی‌کند؛ زیرا شارع تکلیف را صرفاً بر عهده منکر نهاده، هرچند انکار او نسبت به علم باشد(صاحب جواهر، ۱۴۰۴: ۲۱۶/۴۰؛ محقق اردبیلی، ۱۴۰۳: ۱۹۳/۱۲).

۴ـ موثقه عبدالرحمن از امام صادق (ع): در پایان این موثقه چنین آمده: «اگر [مدّعی‌علیه] زنده بود، او را ملزم به سوگند یا پرداخت حق می‌کنند، یا سوگند به صاحب حق بازگردانده می‌شد» (حرّ عاملی، ۱۴۰۹: ۲۳۶/۲۷، ح۱). برخی از فقها با استناد به این روایت چنین استدلال کرده‌اند که هرگاه مدّعی‌علیه قادر به ادای سوگند نباشد، باید یا به پرداخت حق ملزم شود یا سوگند به مدّعی بازگردانده شود، و ازاین‌رو در فرض «جهل مدّعی‌علیه»، چون او امکان سوگند بر نفی واقع را ندارد، به پرداخت حق و یا بازگرداندن سوگند ملزم می شود(آشتیانی، ۱۴۲۵: ۴۱۲/۱). اما این استدلال قابل پذیرش نیست؛ زیرا اولاً، اطلاق تعبیر «الیمین» در روایت، ظهور در خصوص «سوگند بر نفی واقع» ندارد، بلکه اعم از هر سوگند معتبر شرعی است؛ چه سوگند بر نفی واقع در فرض علم، و چه سوگند بر نفی علم در فرض جهل. روایت در مقام بیان اصل توزیع وظیفه در فرآیند قضاوت است، نه در مقام تعیین نوع خاصی از سوگند. بنابراین، حمل واژه‌ی «یمین» در این روایت بر سوگند به نفی واقع، بدون وجود قرینه‌ای بر این تقیید، در حقیقت تقیید اطلاق روایت بدون دلیل محسوب می‌شود و وجهی ندارد. ثانیاً، مفاد روایت ناظر به فرضی است که مدّعی‌علیه از انجام تکلیف خود ـ یعنی اتیان سوگند متناسب با وضعیت خویش ـ امتناع ورزد. بر اساس دیدگاه «منکر بودن مدّعی‌علیه جاهل»، تکلیف او در فرض جهل، سوگند بر نفی علم است، نه سوگند بر نفی واقع. در نتیجه، تنها در صورتی می‌توان از حکم «ردّ

Pre-final proofreading version

سوگند» یا الزام به پرداخت حق سخن گفت که مدّعی‌علیه از ادای همین سوگند متناسب با حال خویش خودداری کند. اما صرف ناتوانی از سوگند بر نفی واقع، که اساساً تکلیفی متوجه او نیست، نکول محسوب نمی‌شود.

۵ـ انحصار سخن امام (ع) در خصوص استخراج احکام به چهار وجه: «استخراج حقوق با چهار وجه است: با گواهی دو مرد عادل؛ و اگر دو مرد عادل نبودند، یک مرد و دو زن؛ و اگر دو زن نبودند، یک مرد و سوگند مدعی؛ و اگر هیچ شاهدی نبود، سوگند بر عهده مدعی علیه است؛ اگر مدعی علیه سوگند نخورد و سوگند را به مدعی بازنگرداند، بر مدعی واجب است که سوگند یاد کند و حق خود را بگیرد.»(حر عاملی، ۱۴۰۹: ۲۴۲/۲۷). با توجه به روایت، مدعی‌علیه تنها وظیفه ادای سوگند را دارد و سوگند معتبر در باب قضا، سوگند بر نفی واقع است، بنابراین اگر مدعی علیه به‌سبب جهل، قادر به چنین سوگندی نباشد، در حکم ناکل است، لذا پس از رد سوگند به مدعی و ادای سوگند توسط وی، حکم به نفعش صادر می‌شود(آشتیانی، ۱۴۲۵: ۴۱۳/۱). اما این استدلال نیز محل اشکال است؛ زیرا روایت در مقام بیان اصل ترتیب ادله اثبات دعواست، نه تعیین نوع خاص سوگند. تعبیر «الیمین علی المدعی علیه» اطلاق دارد و شامل سوگند متناسب با وضعیت مدعی‌علیه، اعم از سوگند بر نفی واقع در فرض علم و سوگند بر نفی علم در فرض جهل، می‌شود. افزون بر این، نکول امتناع اختیاری از تکلیف مقدور است و مدعی‌علیه جاهل اساساً مکلف به سوگند بر نفی واقع نیست. بنابراین، اطلاق کلام امام(ع) با دیدگاه منکر بودن مدعی‌علیه جاهل و جواز سوگند بر نفی علم سازگارتر است و دلالتی بر ناکل بودن او ندارد.

۶ـ سکوت ائمه (ع) در برابر سوگند بر نفی علم: محقق کنی معتقد است سکوت روایات نسبت به مشروعیت سوگند بر نفی علم، نشان می‌دهد که سوگند معتبر در باب قضا تنها سوگند بر نفی واقع است؛ زیرا اگر سوگند بر نفی علم نیز معتبر بود، ائمه(ع) به آن تصریح می‌کردند. این سکوت، حتی در فرض وجود اطلاق در ادله، نقش تقییدکننده داشته و مانع تمسک به اطلاق برای اثبات جواز سوگند بر نفی علم می‌شود(محقق کنی، ۱۳۹۹: ۱۳۴/۳).اما این استدلال ناتمام است؛ زیرا اولاً، تصریح به هر حکم در روایات لازم نیست و اطلاق ادله‌ای چون «الیمین علی المدعی علیه» (حر عاملی، ۱۴۰۹: ۲۳۴/۲۷) شامل هر سوگند متناسب با وضعیت منکر می‌شود و سکوت ائمه در این‌گونه موارد، ظهور در نفی حجیت ندارد. ثانیاً، روایت سلیمان بن حفص مروزی به‌صراحت مشروعیت سوگند بر نفی علم را در مورد وارث جاهل اثبات می‌کند (حر عاملی، ۱۴۰۹: ۴۰۶/۱۸) .

۷ـ اجماع: در خصوص لزوم اتیان سوگند بر نفی واقع ادعای اجماع شده است(آشتیانی، ۱۴۲۵: ۴۱۱/۱؛ رشتی، ۱۴۰۱: ۲۶۰/۱). اما تمسک به اجماع، چه به لحاظ صغروی چه به لحاظ کبروی دارای اشکال است: اشکال صغروی آن است که بسیاری از فقها به ویژه فقیهان متقدم اصلاً متعرض مسئله «لزوم اتیان سوگند بر نفی واقع» نشده‌اند تا بتوان ادعای اجماع کرد و اما اشکال کبروی، بدین بیان است که حتی بر فرض تحقق اجماع، به جهت مدرکی بودن یا دست‌کم محتمل‌المدرکی بودن فاقد حجیت است. زیرا مستند آن همان روایات باب سوگند و نکول است که خود محل اختلاف در دلالت می‌باشند. گرچه برخی از فقیهان معاصر چون آیت الله زنجانی ملاک حجیت اجماع را بر «کاشفیت از قول معصوم» قرار داده اند نه بر تعبدی یا مدرکی بودن آن(زنجانی، ۱۴۱۹ق، ۶۴۱۹/۲۰-۶۴۲۱) اما باید اذعان داشت که دلیل عدم حجیت اجماع مدرکی یا محتمل المدرکی همان «عدم کشف قطعی آن از رأی معصوم» است؛ به این بیان که اگر مدرکی بودن اجماع احراز گردد، یا حتی احتمال رود که مستند فقها همان ادلهٔ نقلی موجود است، در این صورت، این اجماع نمی‌تواند کاشف قطعی از نظر شارع باشد؛ زیرا ممکن است فقیهی دیگر با تأملی ژرف‌تر در همان ادله، به خلاف آنچه مجمعین استنباط کرده‌اند گرایش یافته و حکمی متفاوت برگزیند. بنابراین، چنین اجماعی برای او کاشف قطعی از رأی شارع نخواهد بود و لذا حجت هم نیست.

۸ـ لزوم تطابق میان دعوای مدّعی و سوگند مدّعی‌علیه: تبیین این استدلال و اشکالات وارد بر آن پیش‌تر، به‌تفصیل، در بخش ارزیابی ادله دیدگاه «منکر بودن مدّعی‌علیه جاهل» مورد بررسی قرار گرفت. بنابراین، همان‌طور که مشخص شد، ادله و استدلال‌های طرفداران این دیدگاه با اشکالات متعددی مواجه است. علاوه بر ایرادهای پیشین، مشکل اساسی دیگر آن است که اگر امتناع مدعی‌علیه از سوگند بر واقع را معادل «نکول» بدانیم، تبعات فقهی و عملی نامطلوبی به دنبال خواهد داشت؛ زیرا در بسیاری از موارد، مدعی می‌تواند با طرح ادعا به نحوی عمل کند که مدعی‌علیه قادر به قسم خوردن بر نفی واقع نباشد و در نتیجه، ادعای مدعی بدون ارائه بینه یا احراز حقیقت و با رد سوگند به مدعی

پذیرفته شود. این وضعیت به‌ویژه در مواجهه با مدعیان لاابالی که در صورت ارجاع سوگند ممکن است سوگند دروغ یاد کنند، مخاطرات جدی ایجاد می‌کند و می‌تواند به صدور احکام ناعادلانه و تضییع حقوق مدعی‌علیه منجر شود.

۳ـ دیدگاه توقف دعوی

۳ـ۱ـ تبیین دیدگاه

قائلان به این قول، پاسخ مدّعی‌علیه به «نمی‌دانم» را نه در زمره انکار دانسته‌اند و نه در حکم نکول، بلکه آن را حالتی مستقل تلقی کرده‌اند که آثار هیچ‌یک از دو عنوان مزبور بر آن مترتب نمی‌شود. بر اساس این دیدگاه، انکار در باب قضا ناظر به نفی واقعِ ادعای مدّعی است و نکول نیز امتناع اختیاری از ادای سوگندی است که مدّعی‌علیه توان انجام آن را دارد؛ حال آنکه در فرض جهل، مدّعی‌علیه نه واقع را نفی می‌کند و نه از تکلیفی مقدور سر باز می‌زند، بلکه صرفاً از فقدان علم خویش خبر می‌دهد، لذا در چنین حالتی دعوی متوقف می گردد؛ توقف دعوی نه به معنای سقوط آن است و نه به معنای بی‌اعتباری اصل ادعا، بلکه صرفاً بیانگر ناتمام بودن ادله و فقدان امکان داوری قضایی در وضعیت فعلی است(محقق کنی، ۱۳۹۹: ۱۲۴/۳؛ سبحانی، ۱۴۱۸: ۴۵۰/۱؛ آقاضیاء عراقی، ۱۴۲۱: ۲۵۱).

۳ـ۲ـ دلیل دیدگاه و ارزیابی آن

قائلان به نظریه توقف دعوی برای اثبات مدعای خویش به دلیل «عدم صدق عنوان انکار یا نکول بر اظهار جهل» استناد نموده اند. با این توضیح که به باور این گروه، انکار در اصطلاح فقه قضایی، متقوم به نفی واقع ادعای مدّعی است. مدّعی‌علیه‌ای که می‌گوید «نمی‌دانم»، هیچ موضعی نسبت به ثبوت یا عدم ثبوت حق اتخاذ نکرده و صرفاً از وضعیت ذهنی خود خبر می‌دهد. از سوی دیگر، نکول نیز امتناع اختیاری از ادای سوگندی است که شارع آن را بر عهده مدّعی‌علیه نهاده و وی قدرت بر انجام آن دارد. حال آنکه مدّعی‌علیه جاهل، اساساً قادر به سوگند بر نفی واقع نیست؛ زیرا سوگند معتبر باید بر اساس علم و جزم ادا شود. ازاین‌رو، امتناع شخص جاهل از چنین سوگندی، نکول محسوب نمی‌شود، بلکه ناشی از عجز واقعی از امتثال تکلیف است. بنابراین، نه عنوان انکار و نه عنوان ناکل بر مدعی علیه جاهل صادق نیست(محقق کنی، ۱۳۹۹: ۱۲۴/۳؛ سبحانی، ۱۴۱۸: ۴۵۰/۱). ازاین‌رو، با توجه به آنکه در نظام قضایی اسلام، صدور حکم منوط به تحقق یکی از ادله معتبر اثبات دعواست، و در فرض اظهار «نمی‌دانم» هیچ‌یک از این ادله فراهم نمی‌شود ـ نه اقراری در میان است، نه بینه‌ای اقامه شده و نه سوگندی معتبر قابلیت تحقق دارد ـ لذا دعوی تا زمان تحصیل دلیل معتبر متوقف خواهد بود(آقاضیاء عراقی، ۱۴۲۱: ۲۵۱).

مهم‌ترین وجوه نقد این دیدگاه به شرح ذیل است:

۱ـ تفسیر مضیّق و نادرست از مفهوم «انکار» و خروج بلاوجه مدّعی علیه جاهل از ادله باب قضا: محور اصلی دیدگاه توقف دعوی، تعریف مضیّق از «انکار» و خروج مدّعی‌علیه جاهل از شمول ادله «الیمین علی من أنکر» است. این تلقی، نه با استعمالات عرفی سازگار است و نه با نصوص وارده در این باب.

نخست آن‌که انکار در عرف عقلایی، منحصر در نفی آگاهانه واقع نیست، بلکه هرگونه امتناع از پذیرش ادعا و التزام عملی به آن را در بر می‌گیرد. ازاین‌رو، پاسخ‌هایی مانند «نمی‌دانم» عرفاً نفی ادعا محسوب می‌شود؛ زیرا مدّعی‌علیه با چنین پاسخی، خود را از التزام به مفاد ادعا کنار می‌کشد. بر همین اساس، فقهایی چون صاحب جواهر تصریح کرده‌اند که «نمی‌دانم» نه اقرار است و نه سکوت، بلکه در حقیقت در حکم انکار به شمار می‌رود(صاحب جواهر، ۱۴۰۴: ۲۱۲/۴۰). بنابراین، تقیید انکار به نفی واقع، تقییدی بلا دلیل و خلاف ارتکاز عرفی است. **دوم** آن‌که اطلاقات ادله باب قضا، به‌ویژه قاعده «الْبَیِّنَةُ عَلَی مَنِ ادَّعَی وَ الْیَمِینَ عَلَی مَنِ ادُّعِیَ عَلَیْهِ»، و نیز قاعده «البیّنة علی المدّعی و الیمین علی من أنکر»، ناظر به آن است که هیچ دعوای مسموعی بدون تعیین تکلیف باقی نماند و یا با بیّنه فصل شود و یا با سوگند. این اطلاقات، نوع خاصی از انکار یا سوگند را تعیین نکرده‌اند و معیار را تحقق عنوان انکار قرار داده‌اند. وقتی مدّعی‌علیه جاهل عرفاً منکر محسوب شود، خروج او از شمول این اطلاقات و حکم به توقف دعوی، خروج بلا دلیل خواهد بود.

PC-final, unedited, and pre-proofreading version

۲ـ عدم انحصار نکول به ترک سوگند بر نفی واقع: قائلان به توقف دعوی، نکول را به «امتناع از سوگند بر نفی واقع» منحصر کرده‌اند و از آن نتیجه گرفته‌اند که چون مدّعی‌علیه جاهل اصولاً مکلف به چنین سوگندی نیست، نکول نیز محقق نمی‌شود. اما این تحلیل، متوقف بر این پیش‌فرض است که تنها سوگند معتبر در باب قضا، سوگند بر نفی واقع است؛ در حالی که این پیش‌فرض خود محل نزاع و مردود است.

۳ـ لوازم غیرقابل التزام دیدگاه توقف دعوی: پذیرش توقف دعوی در فرض «لا أدری» پیامدهای نامقبولی به دنبال دارد؛ از جمله: تعطیل شدن بخش مهمی از دعاوی مالی که جهل مدّعی‌علیه در آن‌ها امری شایع است؛ ایجاد بن‌بست دادرسی و نقض غایت اصلی قضا، یعنی فصل خصومت؛ گشودن باب سوءاستفاده، بدین‌صورت که هر مدّعی‌علیه‌ای با ادعای جهل، بتواند رسیدگی قضایی را متوقف سازد. حال آنکه چنین لوازمی با سیره عقلایی، سیره قضایی شارع و حکمت جعل نهاد قضا سازگار نیست و خود قرینه‌ای بر بطلان این دیدگاه به شمار می‌رود.

بنابراین، با توجه به بررسی‌های مستندات فقهی و روایی هر یک از دیدگاه‌ها، نظریه «منکر بودن مدعی‌علیه جاهل» به‌عنوان مبنای معتبر و مناسب برای مواجهه با پاسخ «نمی‌دانم» مدعی‌علیه قابل تبیین است. این دیدگاه نه تنها با آموزه‌های شرعی همساز است، بلکه استمرار روند دادرسی و تحقق حق مدعی را نیز تضمین می‌کند، در حالی که دو دیدگاه دیگر، همان‌طور که در ارزیابی مستندات آن‌ها بیان شد، دچار اشکال و فاقد پشتوانه روایی و فقهی کافی‌اند.

نتیجه‌گیری

پاسخ «نمی‌دانم» در دادرسی‌های مالی، به‌سبب سکوت قوانین موضوعه و اختلاف نظر فقیهان امامیه، با سه رویکرد اصلی روبه‌رو است: انکار، نکول، و توقف دعوی. بررسی ادله نشان می‌دهد که دو دیدگاه اخیر با اشکالات جدی فقهی و عملی مواجه‌اند. دیدگاه نکول، مدعی‌علیه جاهل را ناکل می‌داند، در حالی که نکول در فرض امتناع از سوگند بر نفی واقع معنا دارد و مدعی‌علیه جاهل اساساً قدرت بر چنین سوگندی را ندارد؛ ازاین‌رو، این دیدگاه توسعه‌ای ناسازگار با حقیقت نکول است. دیدگاه توقف دعوی نیز با محدود کردن انکار به نفی صریح واقع، از اطلاق ادله‌ای که سوگند متناسب با وضعیت مدعی‌علیه را مجاز می‌داند، غفلت کرده و راهکار مشخصی برای خروج از تعلیق دعوا ارائه نمی‌دهد که این خود به انسداد قضایی می‌انجامد. در مقابل، نظریه «منکر بودن مدعی‌علیه جاهل» که پاسخ را انکار معرفتی می‌داند، از انسجام فقهی و پشتیبانی روایی بیشتری برخوردار است. بر اساس این دیدگاه، مدعی‌علیه مکلف به سوگند بر نفی علم است، نه نفی واقع؛ ازاین‌رو، فرایند دادرسی بر اساس قواعد انکار ادامه می‌یابد و چنانچه از سوگند امتناع کند یا آن را به مدعی بازگرداند، در حکم ناکل محسوب شده و با ادای سوگند توسط مدعی، اصل حق ثابت می‌گردد. این سازوکار از انسداد قضایی جلوگیری کرده و تعادلی منطقی میان حقوق طرفین برقرار می‌سازد. در نتیجه، «جهل مدعی‌علیه» خلأی در ادله اثبات ایجاد نمی‌کند، بلکه نوعی انکار معرفتی است که در چارچوب قواعد باب قضا قابل تبیین است. بنابراین، پیشنهاد می‌شود این دیدگاه به‌عنوان مبنای فقهی معتبر در رویه قضایی قرار گیرد.

منابع

- ابهری، حمید. (۱۳۹۸). آیین دادرسی مدنی(۲). تهران: مجد.
- اردبیلی، احمد بن محمد (۱۴۰۳ق). *مجمع الفائدة و البرهان فی شرح ارشاد الأذهان*. قم: دفتر انتشارات وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- اسماعیل پور قمشه ای، محمد علی (بی تا). *البراهین الواضحات*. قم: بی جا.
- آشتیانی، میرزا محمدحسن بن جعفر (۱۴۲۵ق). *کتاب القضا*. قم: انتشارات زهیر.

Pre-proofreading version

- آقا ضیاء عراقی، علی بن آخوند ملأ محمد کبیر (بی تا). *کتاب القضا*. قم: چاپ خانه مهر.
- تبریزی، جواد بن علی (بی تا). *أسس القضا و الشهادة*. قم: دفتر مولف.
- حائری طباطبائی، علی بن محمد (بی تا). *ریاض المسائل*. قم: موسسه آل البیت علیهم السلام.
- حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹ق). *وسائل الشیعة*. قم: مؤسسه آل البیت علیهم‌السلام.
- حسینی عاملی، محمدجواد بن محمد (۱۴۱۹ق). *مفتاح الکرامة*. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- خمینی، روح‌الله (بی تا). *تحریر الوسیلة*. قم: مؤسسه مطبوعات دار العلم.
- رشتی، میرزا حبیب‌الله (۱۴۰۱ق). *کتاب القضا*. قم: دارالقرآن الکریم.
- روحانی، محمدصادق (۱۴۱۲ق). *فقه الصادق علیه‌السلام*. قم: دار الکتاب.
- زنجانی، موسی (۱۴۱۹ق). *کتاب نکاح*. قم: موسسه پژوهشی رای پرداز.
- سبحانی، جعفر (۱۴۱۸ق). *نظام القضا و الشهادة فی الشریعة الإسلامیة الغراء*. قم: موسسه امام صادق علیه‌السلام.
- سبزواری، محمدباقر بن مؤمن (۱۴۲۳ق). *کفایه الاحکام*. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- شمس، عبدالله (۱۳۸۵). آیین دادرسی مدنی. تهران: انتشارات دراک.
- شهید اول، محمد بن مکی (بی تا). *القواعد و الفوائد*، قم: کتابفروشی مفید.
- شهید ثانی، زین‌الدین بن علی (۱۴۱۰ق). *الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة*. قم: کتاب‌فروشی داوری.
- صاحب جواهر، محمدحسن بن باقر. (۱۴۰۴ق). *جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام*. بیروت: دار إحیاء التراث العربی.
- *صدوق، محمد بن علی بن بابویه (۱۴۰۴ق). عیون أخبار الرضا. بیروت:* مؤسسه الأعلمی.
- صدوق، محمد بن علی بن بابویه (۱۴۱۳ق). *من لا یحضره الفقیه*. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- طباطبائی یزدی، سید محمدکاظم (۱۴۱۴ق). *تکمله العروه الوثقی*. قم: کتاب‌فروشی داودی.
- طوسی، محمد بن حسن (۱۴۰۷ق). *تهذیب الأحکام*. تهران: دار الکتاب الإسلامیه.
- طوسی، محمدبن حسن (۱۳۸۷ق). *المبسوط فی فقه الامامیه*. تهران: المکتبة المرتضویة لإحیاء الآثار الجعفریة.
- فاضل لنکرانی، محمد. (۱۴۲۰ق). *تفصیل الشریعة*. قم: مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم‌السلام.
- کرمی، عباس (۱۳۸۶). آیین دادرسی مدنی. تهران: مجمع علمی و فرهنگی مجد.
- کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق (۱۴۰۷ق). *الکافی*. تهران: دار الکتب الإسلامیه.
- کنی، علی (۱۳۹۹). *کتاب القضا*. مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی.
- مجلسی اول، محمدتقی (۱۴۰۶ق). *روضه المتقین*. قم: موسسه فرهنگی اسلامی کوشانبور.
- مفید، محمدبن محمدبن نعمان (۱۴۱۳ق). *المقنعه*. قم: کنگره جهانی هزاره شیخ مفید رحمه الله علیه.
- موسوی سبزواری، سید عبدالأعلی (۱۴۱۳ق). *مهذب الأحکام*. قم: موسسه المنار.
- موسوی گلپایگانی، محمدرضا (۱۴۱۳ق). *کتاب القضا*. قم: دارالقرآن.
- مؤمن، محمد (۱۴۲۲ق). *مبانی تحریر الوسیله ـ القضا و الشهادت*. تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی قدس سره.
- میرزای قمی، ابوالقاسم بن محمد حسن (۱۴۲۷ق). *رسائل المیرزا القمی*. قم: دفتر تبلیغات اسلامی.

Pre-final, unedited and pre-proofread version

References

- Abhari, Hamid. (2019 CE). *Civil Procedure (2)*. Tehran: Majd. (in Persian)
- Ardabili, Ahmad ibn Muhammad. (1983 CE). *Majma' al-Fa'idah wa al-Burhan fi Sharh Irshad al-Adhhan*. Qom: Publications Office affiliated with the Society of Seminary Teachers of Qom. (in Persian)
- Esma'ilpour Qomshehei, Mohammad Ali. (n.d.). *Al-Barahin al-Wadihah*. Qom: n.p. (in Persian)
- Ashtiani, Mirza Mohammad Hasan ibn Ja'far. (2004 CE). *Kitab al-Qada*. Qom: Zuhayr Publications. (in Persian)
- Aqa Zia' al-Iraqi, Ali ibn Akhund Mulla Muhammad Kabir. (n.d.). *Kitab al-Qada*. Qom: Mehr Printing House. (in Persian)
- Tabrizi, Jawad ibn Ali. (n.d.). *Usus al-Qada wa al-Shahadah*. Qom: Author's Office. (in Persian)
- Ha'eri Tabataba'i, Ali ibn Muhammad. (n.d.). *Riyad al-Masa'il*. Qom: The Al al-Bayt Institute. (in Persian)
- Hurr al-Amili, Muhammad ibn Hasan. (1989 CE). *Wasa'il al-Shi'ah*. Qom: The Al al-Bayt Institute. (in Persian)
- Husseini Amili, Mohammad Javad ibn Muhammad. (1999 CE). *Miftah al-Karamah*. Qom: Islamic Publications Office. (in Persian)
- Khomeini, Ruhollah. (n.d.). *Tahrir al-Wasilah*. Qom: Dar al-'Ilm Publishing Institute. (in Persian)
- Rashti, Mirza Habibollah. (1981 CE). *Kitab al-Qada*. Qom: Dar al-Quran al-Karim. (in Persian)
- Ruhani, Mohammad Sadegh. (1992 CE). *Fiqh al-Sadiq (AS)*. Qom: Dar al-Kitab. (in Persian)
- Zanjani, Musa. (1999 CE). *Kitab al-Nikah*. Qom: Ray Pardaz Research Institute. (in Persian)
- Subhani, Ja'far. (1998 CE). *Nizam al-Qada wa al-Shahadah fi al-Shari'ah al-Islamiyyah al-Gharra*. Qom: Imam Sadiq (AS) Institute. (in Persian)
- Sabzevari, Muhammad Baqir ibn Mu'min. (2003 CE). *Kifayah al-Ahkam*. Qom: Islamic Publications Office. (in Persian)
- Shams, Abdollah. (2006 CE). *Civil Procedure*. Tehran: Derak Publications. (in Persian)
- Shahid al-Awwal, Muhammad ibn Makki. (n.d.). *Al-Qawa'id wa al-Fawa'id*. Qom: Mofid Bookstore. (in Persian)
- Shahid al-Thani, Zayn al-Din ibn Ali. (1990 CE). *Al-Rawdah al-Bahiyyah fi Sharh al-Lum'ah al-Dimashqiyyah*. Qom: Davari Bookstore. (in Persian)
- Sahib Jawahir, Muhammad Hasan ibn Baqir. (1984 CE). *Jawahir al-Kalam fi Sharh Shara'i' al-Islam*. Beirut: Dar Ihya' al-Turath al-Arabi. (in Persian)
- Saduq, Muhammad ibn Ali ibn Babawayh. (1984 CE). *'Uyun Akhbar al-Rida*. Beirut: Al-A'lami Institute. (in Persian)
- Saduq, Muhammad ibn Ali ibn Babawayh. (1993 CE). *Man La Yahduruhu al-Faqih*. Qom: Islamic Publications Office affiliated with the Society of Seminary Teachers of Qom. (in Persian)
- Tabataba'i Yazdi, Sayyid Muhammad Kazim. (1994 CE). *Takmilah al-'Urwah al-Wuthqa*. Qom: Davudi Bookstore. (in Persian)
- Tusi, Muhammad ibn Hasan. (1987 CE). *Tahdhib al-Ahkam*. Tehran: Dar al-Kitab al-Islamiyyah. (in Persian)
- Tusi, Muhammad ibn Hasan. (1968 CE). *Al-Mabsut fi Fiqh al-Imamiyyah*. Tehran: Al-Maktabah al-Murtadawiyyah li Ihya' al-Athar al-Ja'fariyyah. (in Persian)
- Fazel Lankarani, Mohammad. (2000 CE). *Tafsil al-Shari'ah*. Qom: The Jurisprudential Center of the Infallible Imams (AS). (in Persian)
- Karami, Abbas. (2007 CE). *Civil Procedure*. Tehran: Majd Scientific and Cultural Institute. (in Persian)
- Kulayni, Muhammad ibn Ya'qub ibn Ishaq. (1987 CE). *Al-Kafi*. Tehran: Dar al-Kutub al-Islamiyyah. (in Persian)

- Kani, Ali. (2019 CE). *Kitab al-Qada*. Mashhad: Islamic Research Foundation. (in Persian)
- Majlisi al-Awwal, Muhammad Taqi. (1986 CE). *Rawdah al-Muttaqin*. Qom: Kushanbur Islamic Cultural Institute. (in Persian)
- Mufid, Muhammad ibn Muhammad ibn Nu'man. (1993 CE). *Al-Muqni'ah*. Qom: World Congress for the Millennium of Sheikh Mufid (RA). (in Persian)
- Musavi Sabzevari, Sayyid Abd al-A'la. (1993 CE). *Muhadhdhab al-Ahkam*. Qom: Al-Manar Institute. (in Persian)
- Musavi Golpayegani, Mohammad Reza. (1993 CE). *Kitab al-Qada*. Qom: Dar al-Quran. (in Persian)
- Mo'men, Mohammad. (2002 CE). *Mabani Tahrir al-Wasilah - al-Qada wa al-Shahadah*. Tehran: Institute for the Compilation and Publication of Imam Khomeini's Works (QS). (in Persian)
- Mirza-ye Qomi, Abul-Qasim ibn Muhammad Hasan. (2007 CE). *Rasa'il al-Mirza al-Qomi*. Qom: Islamic Propagation Office. (in Persian)

Pre-final, unedited, and pre-proofreading